

(۱) . خانه کعبه در ایام حج

آن از طلای منقور میباشد و دست چپ وی روی دوش یکنفر از خواجه سرایان قرار گرفته و دو نفر غلام از دو طرف عنان اسب را بدست گرفته اند و برای حفاظت از آفتاب چتر بزرگی را که اطراف آن زنگوله های نقره آویخته است بالای سر امام سایبان قرار داده و چتر دیگری که تزیینات آن نسبتاً کمتر است بالای سر سیف الخلیفه که پشت سر امام حرکت میکند سایبان قرار میدهند، عقب سر امام سپهسالار و برادر امام و سایر رؤسای دربار حرکت نموده و آخر از همه یکصد نفر عرب مسلح بدوی میباشند امروزه هم صنعا عالیترین شهر های عربستان محسوب است .

مسیو هالوی^(۱) که چند سال قبل آنجا را سیاحت کرده است مینویسد :

« در این شهر مساجد عالیه موجودند که طرز ساخت آنها بهترین شاهکار های صنعت معماری اسلام را بیاد ما میآورد . »

۱- M. Halévy.

کتاب اول - سرزمین ، ژاد

در اکثر شهرهای یمن مخصوصاً در روده (۱) واقعه جنب صنعا امکانه و بساتینی است که برای تفریح و تفریح بی مثل هستند، در آنجا درخت انگور را مثل ایتالیاروی چوب بست تربیت میکنند. خرابه شهر سبا (۲) یا مآرب (۳) در ۱۳ میلی صنعا طرف شرق واقع شده و آن در قدیم پایتخت قوم صابئین بوده و الحال بشکل يك قصبه در آمده است. ادریسی که در قرن ۱۲ میلادی میزیست مینویسد: « در این خرابه دو قصر موجود است که یکی را سلیمان و دیگری را یکی از زوجات داود بنا نموده و ملکه ای که بر حسب اقوال مورخین بملاقات سلیمان آمده بود پای تخت او همین شهر (سبا) بوده است ».

از شهرهای مشهور یمن یکی (مکا) (۴) و دیگری (عدن) میباشد که در ساحل بحر احمر واقع است، امروزه عدن تحت نفوذ دولت انگلیس قرار گرفته است و آن بکلی ویران افتاده و غیر از اهمیت موقع مزیت دیگری ندارد. محل نامبرده در اعصار گذشته جزو شهرهای بسیار معتبر و آباد شمرده میشد و دارای رونق زیاد بوده است چنانکه ادریسی ششصد سال پیش در کتاب جغرافیای خویش مینویسد که از هند و سند و چین انواع و اقسام مال التجاره وارد عدن میشود از قبیل: تیغه های شمشیر جوهر دار، پوست ساغری، مشک، زین اسب، فلفل معطر و غیر معطر، نارگیل، هل، دارچین، آبنوس، جوز، هلبله، کاسه لاک پشت، کافور، جوز هندی، میخک، کبابه چینی، اقسام نباتات معطر و پارچه های علفی، مخملهای نفیس، عاج، قلع و اقسام نی. علاوه صبر زرد زیادی برای تجارت وارد میکنند.

از جمله منابع مخصوص ثروت یمن یکی قهوه است که بتمام دنیا حمل میشود. شکی نیست که در نقاط دیگر هم قهوه عمل میآید ولی قهوه هیچ محلی بخوبی قهوه یمن نیست و تجارتگاه مهم آن بندر مکا است.

امروزه سلاطین یمن مثل قدیم دارای مجد و جلال نیستند و در خارج از شهرهای بزرگ نفوذ خود را از دست داده اند چه در قطعات مختلفه طوایف خود سری هستند که

۱- Rodah. ۲- Saba. ۳- Mareb. ۴- Moka.

ابداً خود را مطیع اوامر مرکزی نمیدانند.

حضر موت^۱ المهره، عمان، الحساء. اما حضر موت و المهره واقع است بین قسمت شرقی یمن و کناره‌های بحر هند تا عمان. در این حدود عده‌ای از قبایل خود مختار بسر برده و قصبات چندی است که حالات آنها بخوبی بر ما معلوم نیست؛ پایتخت حضر موت شیبام^(۱) است و از آنجا بفاصله يك روز راه شهر ترم^(۲) واقع است و آن شهر است بسیار آباد و مساجد زیادی باندازه کلیسا های شهر روم در آنجا موجود میباشد.

عمان - که مجاور با المهره است از یکطرف ببحر هند و طرف دیگر آن بخلیج فارس منتهی میشود و آن ریگستانی است که در قسمتهای مرکزی آن دره‌های حاصلخیز و شاداب واقع شده، پایتخت سلطان عمان مسقط میباشد و محل مزبور امروز دارای هیچگونه اهمیتی نیست.

الاحساء - از عمان شروع شده بعد از کناره‌های خلیج فارس عبور کرده منتهی بنقطه‌ای میشود که در آنجا آب فرات بدریا میریزد؛ لیکن از حالات این کشور بزرگت دست آمده و عده نفوس آن تصور میرود خیلی کم باشد.

القطیف - دشتی است وسیع بین قطیف و بصره و مقابل آن جزایر بحرین واقع شده که مروارید آنجا معروف است.

ما جغرافیای جزیره العرب را تا همینجا ختم میکنیم و اکنون لازم میدانیم طوایف و اقوامی را که در این شبه جزیره بزرگ سکونت دارند تحت مطالعه در آورده اوضاع و حالات آنها را از نظر خوانندگان بگذرانیم.

اینمطلب در آیه معلوم خواهد گردید که عربستان از حیث محیط و آب و هوا نسبت بسکنه تأثیر نمایانی بخشیده و آن بدرجه ایست که در هیچیک از ممالک دیگر نظیرش یافت نمیشود. برای کشف تاریخ این ملک همینقدر کافی نیست که تفصیل فتوحات آنان و یا کارنامه های ملوک و سلاطین آنها را نگاه کنیم بلکه از علل و اسباب مختلفه

۱- Schibam. ۲- T'érim.

کتاب اول - سرزمین ، نژاد

لازم است تحقیق بعمل آید که در ترقی و تنزل آنها عامل قوی بوده و قبل از هر چیز لازم است از خود این ملت که این تاریخ متعلق باوست بحث نمائیم .
مزایا و خصایص روحانی و جسمانی این ملت چه بوده و قانون وراثت و محیط و نیز اختلاط با اقوام مختلفه چه تغییرات و تبدیلاتی در آنها ایجاد کرده از جمله مسائلی است که تحقیق آن چون نهایت اهمیت را حائز است لذا ما از اینجا توجه خود را بطرف آن معطوف میداریم .

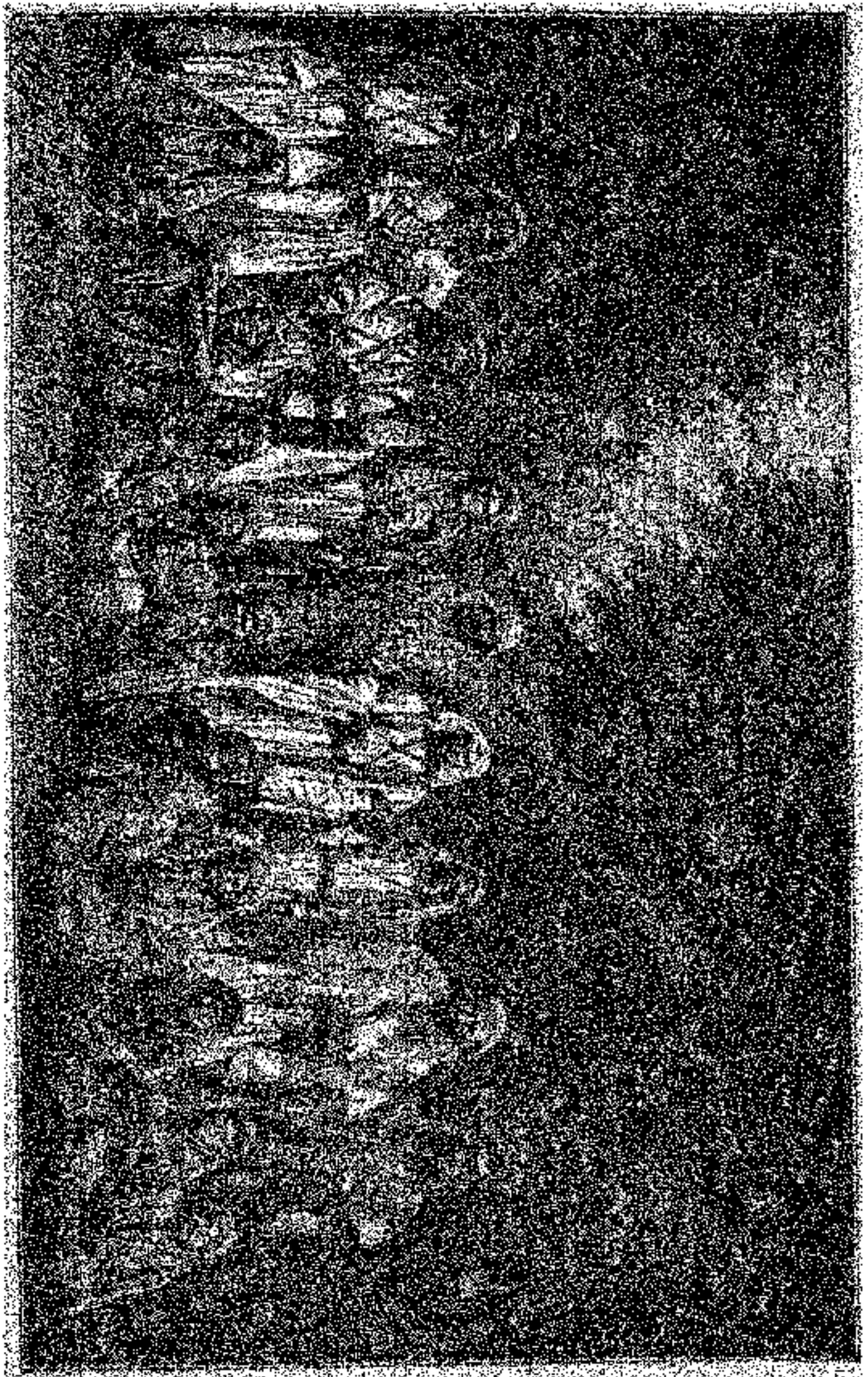
باب دوم - نژاد عرب

فصل اول

مفهوم علمی لفظ (نژاد)

قبل از بیان نژاد عرب مقدمهٔ مناسب است مختصری از معرفهٔ الانسان که در این باب محل احتیاج است مذکور داریم .

جماعات بشری را که در تمام اقطار عالم وجود دارند بچندین قسمت یعنی چندین نژاد تقسیم کرده اند . در قدیم نژاد که گفته میشد بین افراد مندرجهٔ تحت آن با افراد نژاد دیگر فرقی که قائل بودند کمتر از فرقی بود که بین افراد دو نوع موجود است . لیکن از علوم جدیده ثابت شده که فرق بین نژاد های انسانی مانند همان فرقی است که بین انواع حیوان موجود میباشد و بنا بر این نسبت لفظ نژاد بقسمتهای مختلفهٔ انسان بعینه همان نسبتی است که لفظ نوع باقسام مختلفهٔ حیوان دارا میباشد در تعریف لفظ نژاد بطور سهل و آسانی میتوان گفت که آن اطلاق میشود بر جماعتی که افراد آن دارای خصایص مشترکه ای باشند که بطور توارث با آنها انتقال یافته است . اشخاصی که از علم الاقوام بیخبرند لفظ نژاد و ملت را دو لفظ مترادف خیال میکنند در صورتیکه بین آنها اصطلاحاً فرق نمایانی موجود میباشد چه لفظ ملت اطلاق بر گروهی میشود که اکثر از نژادهای مختلفه ترکیب یافته لیکن تحت حکومت واحده اداره شده در نفع و ضرر باهم شریک باشند مثل ملت انگلیس ، اطریش ، آلمان و فرانسه که اطلاق نژاد انگلیس و آلمان یا اطریش و فرانسه نمیتواند بر آنها نمود چه در هر يك از ملل نامبرده نژاد هائی داخلند که هنوز هم بدرجه ای با هم مختلف و مغایرند که نمیتوان آنها را يك نژاد نامید . ممکنست این گروههای متمایز



(۷) بدویهای قباایل خودسر و شیوخ آنها ، مجاور بحر الميت

اجزاء يك ملت و رعایای يك حكومت و در زبان و مذهب با هم متحد باشند لیکن تا وقتیكه از اختلاط و امتزاج آنها با هم خصایص جسمانی و روحانی مشترك پیدا نشده نمیتوان آنها را يك نژاد نامید .

ولی برای پیدا شدن آن خصایص مدت طولانی لازم است كه بگذرد ، مزایا و خصایص نژادی هر قدر در تشکیل و استقرار كُند و بطی است در زوال هم همانقدر كُند و بطی میباشد و از این رو برای امتزاج نژادی با نژاد دیگر يك مدت خیلی طولانی لازم میباشد چه برای زوال خصایص جدیدی كه از امتزاج دو نژاد با هم و تغییر و تبدیل محیط پیدا میشوند لازم است كه این خصایص بعد از يك مدت طولانی وراثت با اختلاف انتقال یابد .

میکویند كه محیط برای تبدیل و یا استقرار خصایص نژادی از جمله عوامل قوی میباشد لیکن باید دانست كه محیط هر قدر هم قوی و مؤثر باشد توارث كه خصایص نژادی بوسیله آن از يك مدت طولانی استقرار پیدا میکند قویتر از محیط است .

چنانكه از بسیاری وقایع تاریخی ثابت میشود كه وقتیكه سن نژادی بالا رفته میر و كهن میگردد ، خصایص وی بواسطه توارث بدرجهای استحکام پیدا میکند كه محیط ابدأ نمیتواند در آن مؤثر واقع گردد و این نژاد بجای اینکه معرض تغییر واقع شود راه عدم رایش خواهد گرفت . یکی از شواهد آن نژاد یهود است كه امروزه در تمام مناطق دنیا از حاره و بارده موجود ولی در خصایص روحانی و جسمانی آنها تغییری راه نیافته و همینطور از تاریخ قدیم مصر بر میآید كه اقوام مختلفه ای در آنجا با اختلاف زمان حكومت کرده لیكن آب و هوای حار و آفتاب جهانشاب آن يكچنین تغییری نتوانسته در آنها ایجاد نماید كه تا امروز محفوظ و باقیمانند بلكه تماماً دستخوش زوال گردیده راه عدم رایش گرفته اند . حقیقت امر اینست خصایصی كه از توارث پیدا میشوند فقط همان توارث میتواند آنها را از میان بردارد ، بنا بر این تأثیر محیط فقط در قومی است كه جدید باشد یعنی از اختلاط و امتزاج نژادهای مختلفی كه خصایص موروثی هر يك غیر از دیگری است زائیده شده باشد ، اینجاست كه هر يك از این دو خصایص موروثی با دیگری بنای معارضه را گذاشته رو بضعف میگذارند ، آنوقت محیط است كه برای تغییر و تبدیل موقع مناسبی بدست میآورد .

اما تأثیر اختلاط و امتزاج منوط بر این است که تا یکمدت طولانی دوام پیدا کرده عدّه نفوس نژاد های مختلط هم تقریباً با یکدیگر مساوی باشند ، چنانچه عدّه نفوس نژادی در اکثریت واقع شود خصایص وی در قوم جدید غالب خواهد بود . فرض کنید در يك نژاد سیاه ، معدودی از نژاد سفید داخل شده با هم امتزاج پیدا کنند پس از چند طبقه اثری از آنها باقی نخواهد ماند و بنابراین اگر عدّه نفوس قوم غالب بیشتر باشد خصایص موروثی قوم مغلوب بتدریج رو بزوال خواهد نهاد . ما در اینجا یونانیان امروزه را میتوانیم شاهد مثال بیاوریم که در آنها حالیه خصایص اجداد شان که از مجسمه های سنگی قدیم معلوم شده ابدأ یافت نمیشود (۱) همینطور وقتیکه عدّه نفوس قوم غالب کمتر باشد بکلی آنها در قوم مغلوب مستحیل خواهند شد ، چنانکه رومیان وقتی کشور فرانسه را فتح کردند با اقوام آنجا شروع بازواج و امتزاج کردند تا امروزه فرانسویان از نقطه نظر تمدن و زبان مظهر و جانشین رومیان بوده لیکن از حیث قوم و نژاد شباهتی بین آنها موجود نیست ، ترتیبی که برای رومیان در فرانسه پیش آمد نظیر آن برای اعراب در مصر واقع گردید ، این مطلب در آئیه معلوم خواهد شد که مصریان تمدن و زبان هیچیک از اقوام فاتح مثل روم و یونان و ایران را حاضر نشدند قبول کنند لیکن زبان و مذهب و تمدن عرب را باحسن استقبال قبول نمودند تا اینکه که آن در رأس ممالک اسلامی قرار گرفت و این اختلاط و امتزاج مصریان با اعراب بدرجه ای رسید که در طبقه سوم يك قوم نالشی بوجود آمد که تشخیص و تمیز

۱- نگارنده این حرف را که در یونان امروز صورت یونانیان اصلی خیلی کم وجود دارد چندان مطالبه آمیز نمیدانم ، من نه در آن بابتخت یونان چنین صورتهائی را دیدم و نه در بنادر ترکیه که یونانیها از سالهای منمادی در آنجا ها آمد و رفت مینمایند ، من باز بدون تردید میگویم که یونانی اصلی مدت ها است از سرزمین یونان مفقود گردیده است چه مجموعه بسیار بزرگی مشتمل بر تصاویر مجسمه های اشخاص مهم یونان که از نظرم گذشته و آن قدیمتر از مجموعه موزه فعلی آتن بوده است يك صورت هم در میان آنها دیده نشد که با صورت یونانیهای قدیم مشابه باشد . مسبو شلیمن ^۲ که چندی با او همسفر بودم مینویسد که « در مرگار ، آتاک ، لسبوس ^۳ که من آنرا ندیده ام اشخاصی یافت میشوند که مشابه با یونانیان قدیم هستند ولی ممکن است آن از بقیه اثر قانون وراثت باشد و این يك فرد شاذ و نادری است که در عقیده فوق ما خلطی وارد نخواهد ساخت » (مصنف) .

* Schlimann. ** Mégare, Ithaque, Lesbos

اصل آن مشکل گردید لیکن عده نفوس مصریان بر این قوم فاتح متدرجاً بقدری غالب آمده و عده اعراب نووارد در اقلیت افتاد که از مصری خون عربی بکلی زایل گردید . چنانکه امروزه فلاحین مصر از حیث مذهب و زبان ، عرب محسوب میشوند لیکن در واقع اخلاف همان قوم باستانی هستند که اهرام مصر را بنا نمودند .

فصل دوم

ضرورت رعایت خصایص روحیه در تقسیم نژاد

از بیانات بالا ثابت گردید که در تقسیم و ترتیب نژاد انسانی زبان و مذهب و نیز سرزمین و محیط هیچکدام را نمیتوان ملاک و مناط قرار داد . همینطور جمجمه و رنگ و قیافه^(۱) و غیرها را نمیتوان از سایر خصایص جسمانی زیاده تر مورد استفاده قرار داد . آری از روی این خصایص ممکن است بعضی تقسیمات مهم اساسی برقرار نمود (اگر چه اینهم کاملاً محل اتفاق نیست) لیکن خصایص نامبرده هیچوقت نمیتوانند فرقه‌های دقیق و نازکی که در دو قوم همجوار (مثل اقوام مختلفه اروپا) موجود میباشد معلوم داشته ظاهر سازند .

بهر حال بعقیده من در نژادهای انسانی ممیزات و خصایص دیگر بهم یافت میشوند که مثل خصایص جسمانی محکم و ثابت میباشد . اگر چه محققین انسان شناسی اهمیتى بآنها نداده اند ولی باید دانست که اینها خصایصی هستند که روی همان میتوان نژاد انسانی را تقسیم نمود . این خصایص تعبیر میشوند بخصایص عقلی و اخلاقی . فرض کنید بکنفر هر قدر هم معتقد بخصایص جسمانی باشد معذک نمیتواند اینرا انکار کند که اگر

۱- قیافه از بین خصایص جسمانی خاصه است که در تقسیم نژاد از آن کار گرفته نشده است لیکن بنظر من خاصه مزبوره نهایت اهمیت را دارا میباشد و این عقیده از اینجا برای من پیدا شده که در سیاحتهای خود با اروپا و آسیا و آفریقا دیدم که افراد نژادهای مختلف را باسانی و بدون اشتباهی بقیافه تشخیص میدادند با اینکه در لباس هیچ فرقی از همدیگر نداشتند ، من در یکی از رساله های خود اهمیت تقسیم اقوام را از روی قیافه کوشش کرده ام ثابت کنم ، خوانندگان خوب است اینجا مراجعه نمایند و در همان رساله طریقی را هم که بوسیله آن بتوان در قیافه افراد مختلفه بقوم خصایص مشترک ای که هست از هم تمیز داد ذکر نموده ام (مصنف) .

دوقوم را بوی عرضه بدارند برای کشف ممیزات آنها از خصایص روحیه بیشتر از خصایص جسمانی میتواند استفاده کند .

بروز و ظهور خصایص روحانی هم مانند خصایص جسمانی در اخلاف بطور توارث قهری و طبیعی است . وقتیکه انسان در انحطاط و ارتقاء قومی فکر میکند متعجیر میشود که چگونه خصایص عقلی و اخلاقی آنقوم با یکقانون غیر قابل تغلفی تا سالیان دراز در اولاد و احفاد وی باقی و ثابت میماند چنانکه عادات و رسوم و تاریخ و بالاخره تمام سرگشتهای آنقوم نتیجه همان غرایز مولود و مرتجعات ذاتیه وی میباشد .

محرك و علة العلة افعال هر يك از افراد بشر بطور فطری و بلا اراده همان جبلت و ساختمان یعنی مجموعه ای از حالات و صفات مخصوصه است که از ابتدای پیدایش در وی تشکیل یافته میزان احساسات و تمایلات و اعمال و افعال او را معین و محدود مینماید . این جبلت در هر موقعی جداگانه است و بدینجهت تأثیر نظامات واحده در اقوام مختلفه اختلاف پیدا میکند . مثلاً طرز حکومت امریکای جنوبی که از جمهوریهایی کوچک کوچک اسپانیول تشکیل یافته با کشورهای متحده امریکای شمالی هر دو با هم متحد و فرقی در آن نیست لیکن در یکجا شرارت و تقلب و خدعه و فریب جای دیگر شدت عزم ، عاوهت ، جدیت و پشتکار ، جرأت و شهامت و صلاحیت حکومت ، قدرت کامله بر اهواء ، خویشتن ، پیش بینی و امثال آن از خصایص و صفات فاضله ای که از روی توارث در یکقومی عیشود وجود پیدا کند موجود میباشد لیکن باید دانست که طرز حکومت و یا نظامات خاص هیچوقت نمیتواند خصایص مزبوره را ایجاد نماید و هر وقت در یکقومی چنین خصایصی دیده شد باید دانست که آن خصایص در هر يك از افراد آنقوم همراه ولادت آمده و کاشف از يك میراثی است که سالیان دراز جریان داشته و حق اینست که هر يك از افعال کنونی ماملول و مولود مان و اسپانیست که سلسه آن بيك گذشته های طولانی منتهی میشود .

هر چند خصایص روحیه و دماغیه مثل خصایص جسمانی محکم و پایدار بوده لیکن نظیر خصایص جسمانی آنها هم متدرجا و بمرور زمان و بوسیله آن اسبابی که در فوق ذکر نمودیم تغییر و تبدیلی پیدا میکنند و در میان آن اسباب دوسبب است که نهایت



(۸) - اعراب بدوی صحرا نشین سوریه

درجه مؤثر و قوی میباشد. اول محیط هادی و معنوی، دوم اختلاط و امتزاج. مثلاً در عصر **هلیوگابال** (۱) ساختمان رومیان غیر از ساختمان آنها در دوره حکومت جمهوری اجداد آنها بوده است و امروز سکنه ممالک متحده آمریکا اگر چه اصلاً انگلیسی هستند لیکن ساختمان روحی آنها از ساختمان سکنه انگلستان جدا میباشد. خصایص اکثر ملل و نژاد های عصر حاضر هنوز در معرض تغییر و تبدلند و صورت ثابتی بخود نگرفته اند، در نتیجه آن تهاجمات و یورشهای بزرگی که ملل حاضر

۱ - Héliogabale ، هلیوگابال از سلاطین عصر انحطاط رومیان و فوق العاده ظالم و بد نفس بود تا ایندرجه که یکی از اسبهای خود را حاکم شهر قرار داده بود، رومیان هم مثل اعراب تمام ترقیات آنها تا وقتی بود که دارای حکومت ملی بودند ولی از وقتی که سلطنت تبدیل شد رو با انحطاط گذاشتند. از سنه ۷۵۳ که ابتدای بنای روم است تا سنه ۶۳ قبل از میلاد حکومت جمهوری باقی بوده است و اولین پادشاه آن آگستس بوده که ماه نهم سال انگلیسی تا امروز باین اسم خوانده میشود.

تشکیل یافته اند عناصر و مواد مختلفه در یکجا جمع شده اما از این تجمع مدت قابلی که بتواند در این اقوام خصایص مشترکه ایجاد نماید هنوز نگذشته است و اگر ما یک قوم خاص را شاهد مثال بیاوریم این مسئله کاملاً روشن خواهد شد. ملاحظه کنید ملت فرانسه که در ظاهر یک نژاد خالص بنظر میآیند از اجزاء مختلفه که عبارت است از: کیمریس (۱)، نورماند (۲)، سلت (۳)، آکی تن (۴)، رومی و غیره ترکیب یافته است. اقوام نامبرده به کشور فرانسه حمله برده در نتیجه امتزاج و ترکیب آنها با هم ملت حالیه فرانسه پیدا شده است ولی این امتزاج هنوز بحالت ناقص باقی است.

من در کتاب اخیر خود (۵) عوامل و اسبابی که غریزه وساختمان ملتی را تشکیل میدهند مطرح قرار داده بررسی نموده ام که این اسباب در تاریخ و تمام سرگذشت های آن قوم عامل مؤثر بوده خصوصاً وقتیکه آن اسباب اسبابی باشند که اثر هر یک از آنها بتنهائی غیر از اثر دیگری بوده باشد و من در کتاب مزبور این امر را هم کوشش کرده ام ثابت کنم که در کشف تاریخ گذشته و پایشگونی از تاریخ آتیة یک قوم اینگونه تحقیقات بیشتر از نظامات کشوری آن قوم (که در واقع نتیجه و ندرتاً اسباب میشوند) برای ما مفید میباشد و چون مقام مقتضی نیست که بیش از این در این موضوع بحث کنیم لذا بدین مختصراً گفتا مینمائیم ولی همین قدر هم برای ثبوت این امر کافی است که علم روحانیات اقوام علمی است بغایت مفید و ضروری. اگر چه این علم حالیه مراحل مقدماتی خود را سیر میکند ولی تا جائیکه مربوط است به نژاد عرب بعدها معلوم میشود که بی بردن بحالات و وقایع تاریخی و کشف عوامل و اسباب ترقی و تنزل آنها مربوط

۱- Kimris. کیمریس صوابی بودند که قدیم در شمال آلمان سکونت داشتند.

۲- Normandy. نورماندها قوم اسکندیناوی بودند که در قرن دهم میلادی شمال فرانسه را فتح نمودند.

۳- Celtes. سلت از اقوام غربی و مرکزی اروپا بودند که در ایرلند سکونت دارند.

۴- Aquitains. آکیتن از سکنه قسمت جنوب و شرقی فرانسه است.

۵- من در کتب ذیل مسائل فوق را مطرح بحث فراردا نه ام: اول کتابی که در مقدمه این کتاب ذکر آن بعمل آمد، یعنی انسان و جمعیت از حیث اصل و تاریخ، دوم معرفه الانسان حقیقی و مطالعه اقوام انسانی، سیم سفرنامه ایست از مسکو تا جبل تاترا* که در آن راجع بکیفیت پیدایش یک قوم تازه بحث شده است (مصنف).

و منوط است بمطالعه غرایز و خصایص روحیه آنها .

فصل سوم

اصل و منشأ عرب

محققین معرفه الاقوام بنا بر جهات چندی که قسمت اعظم آن زبان است تمام اقوامی را که باختلاف زمان در عربستان و آسیای صغیر مسکن داشته یعنی : عرب، یهود، فینیقی، عبرانی، شامی، بابلی، آشوری، جزو یکخانندان شمرده آنرا سامی نامیده‌اند. در ثبوت وحدت نژادی اقوام نامبرده او لا شبههتی است بین السنه آنها و دیگر خصایص جسمانی چندی است که بطور مشترك در آنها موجود میباشد از قبیل : موی سیاه، محاسن انبوه، رنگ تیره و غیره. اگرچه در اهمیت این خصایص میتوان زیاد بحث کرد ولی برای اینکه از مقصد دور نشویم عن هم آنها را بهمان ترتیبی که در کتب مقدّماتی مسطورند در اینجا ذکر نموده و بان اکتفا مینماییم.

اینمطلب در میان علماء این فن "محل اتفاق است که ساختمان جسمانی اقوام سابق الذکر در دو قالب ریخته شده است : اول - ریزاندام، دوّم - درشت، سیو ژیراژ (۱) راجع بخصایص جسمانی قسم اول بقرار ذیل میشود : "قد کشیده، اعضاء ریز، مفاصل نازک، صورت کشیده و انتهای آن باریک، زنج باشیب تند، دهان کوچک، دندان سفید، لب نازک، دماغ قلمی ولی منقار الغرابی، چشم درشت و سیاه و بادامی ولی پشت چشم گودرفته، ابرو قوسی، کاسه سر دراز. حلیه فوق الذکر در اعراب خیلی زیاد یافت شده و در بنی اسرائیل و شامی و مصریان قدیم و جدید هم عین آن موجود میباشد."

اما خصایص قسم دوّم و آن بشرح ذیل است : "قامت کم و بیش بلند لیکن سنگین و جسیم، اعضاء خیلی ریز و ضخیم، صورت پهن و چاق، فکین خیلی قرص ولی قسمت علیای آن در غالب برآمده، زنج برجسته، دهان بزرگ و لب گوشتی و درشت، بینی منقار الغرابی و نوک آن بسیار پهن، قوسهای ابرو برجسته و واضح، چشمها سیاه

۱ - M. Girard.

و درشت ، پیشانی عمودی و کوتاه . قدیم در آشور بها این قالب بدرجه کمال بوده و امروزه آن در اعراب و عبریها خصوصاً عبریهای جنوبی و نیز در مصریان موجود میباشد . در مصریان صریحاً معلوم میشود که خون آنها با خون اهل افریقا مختلط شده و ثبوت آنها مناسبت و مشابهتی است که بین بعض خصایص جسمانی و اعضای آنها موجود میباشد . خصایص جسمانی نامبرده هر قدر هم مهم و قابل توجه باشند (اگر چه ما بآن عقیده نداریم) این امر مسلم است که اگر اقوام سامی اصلاً متحد باشند این اتحاد باید خیلی قدیم و ماقبل التاریخ باشد زیرا تا جائیکه از تاریخ و افسانه و حکایات نشانی است بین این اقوام مابینت و اختلاف وجود داشته است .

اگر ما تمدن و وضع و حالات اجتماعی اقوام سامی را که در حقیقت عبارت بود از حکومت رؤسای قبایل با عالیترین مقیاس تمدن و ترقی عصر حاضر بسنجیم همچو معلوم میشود که آنها ترقی قابل نکرده و قدمهای وسیعی بطرف تمدن برنداشته اند . لیکن نباید اینرا دراموش کرد که این اقوام حکومت مقتدره ای تشکیل داده و از میان شش مذهب بزرگی که در روی زمین موجود میباشد سه مذهب که عبارتست از : مذهب یهود و نصاری و اسلام از یهود و عرب پیدا شده که جزو همین طبقه و از ملل سامی شمرده میشوند .

بین عرب که یکی از شعب خاص خاندان سامی و فعلاً موضوع بحث ما است با یهود که شعبه دیگر سامی است قرابت خیلی نزدیکی موجود و این قرابت از ازمنه خیلی پیش بین آنها وجود داشته است و دلیل آن اولاً شباهتی است که بین زبان آنها موجود و دیگر يك سلسله روایاتی است که در دسترس ما میباشد .

شکی نیست که اعراب عصر ترقی اسلام را نمیتوان ابدأ با یهود آن عصر طرف نسبت قرار داد زیرا یهود همیشه خود را بی حسنی و جبن و بخل و حرص معرفی نموده و یکی را بدیگری منسوب داشتن البته توهینی است بعرب شده لیکن باید در نظر داشت که خصایل موجوده یهود و حفارت و پستی امروزه آنها نتیجه همان اسباب و اصول



(۹) اعراب ساکن سوریه

معیشتی است که از قرنهای متمادی بآن پاینده بوده اند (۱). يك هلتي که تا این درجه

۱- اگر چه عرب تصدیق دارد که با یهود خویش است ولی در عین حال این خویشی را برای خود نیک و عار میداند و من در اثنای سیاحتهای خودم با آلمان و لهستان و کالیسی و روسیه و مشرق ذات و خواری یهودیانرا مشاهده نموده ام و منفوریتی که آنها در اروپا دارند با نگرانی که اعراب نسبت بآنها بروز میدهند هیچ طرف نسبت نیست. اعراب یهودی را يك حیوان نجس العینی میدانند که هرگونه سلوک زشت ناهنجاری را نسبت بوی جایز می‌شمرند. در الجزایر یک نفر که با یهودی طرف صحبت میشود او را باسم الجبفة بن الجبفة خطاب میکنند. یهودی اگر چه لباس مبدل هم باشد معذک عرب او را تمیز داده میشناسد. در الجزایر برای من اتفاق افتاد در مجمع بزرگی که خیلی از اروپائیان حضور داشتند حاضر شده عربهایی که در آن مجلس بودند کسانی را که اصلاً یهودی بودند يك نظر شناخته بمن نشان میدادند، در صورتیکه از صورت و شکل آنها هیچ معلوم نبود یهودی هستند و در معالک اسلامی خارج از منطقه نفوذ اروپائیان در معامه با یهود یا بند قانونی نیستند و با آنها بدتر از حیوانات سلوک میکنند. مسيو گت* در سال ۱۸۵۵ حالت یهودیان مرا کش را چنین شرح میدهد: « آنها مجبورند بیوشیدن لباس سیاه، چه رنگ، زبور رنگی است بد شکون و مخصوص است باهل ماتم (بقه در ذیل صفحه ۶۸)

* M. Cottés.

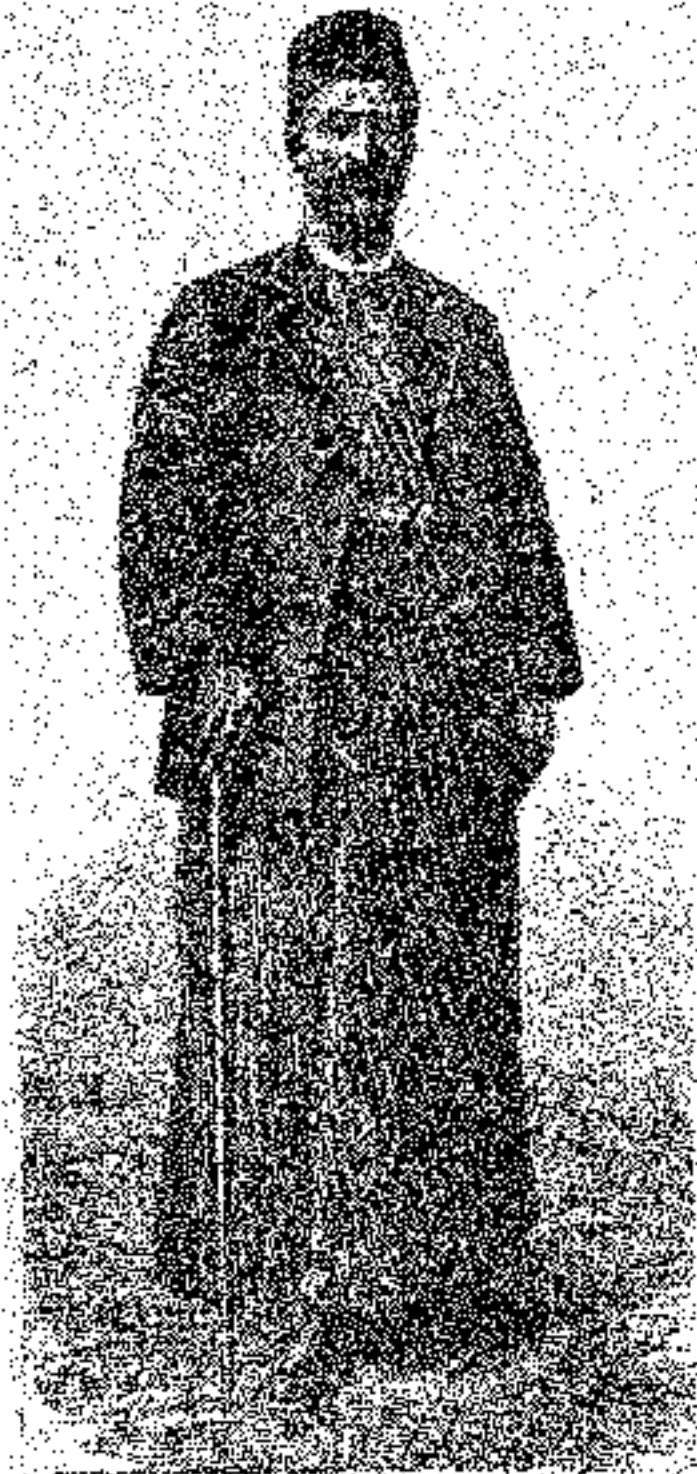
گرفتار اسباب معیشت باشد که جز تجارت و کسب و خوردن سود های ناجایز شغل دیگری نداشته باشد و هر کسی بنظر بدگمانی و حقارت باو نگاه کند عاقبتش همان میشود که امروزه در ملت یهود مشاهده میکنیم که در هر يك از افراد وی از غنی و فقیر این خصایص نکوهیده موجود میباشد و چنین معلوم میشود که وراثت چندین هزار ساله این خصایص را در ملت مزبور برای همیشه محکم و پایدار قرار داده است ،

برای کشف ابتدای قرابت عرب و یهود بر ما لازم است زمان **ابراهیم خلیل** را مدنظر قرار دهیم . مشارالیه در واقع شیخ قبیله کوچکی بود صحرا نشین که همیشه باطوائف و قبایل مجاور بزود خورد اشتغال داشت و همین طوریکه امروزه عادت بدویان است طوائف زراعت بیشترا اطراف را مورد تعرض و حمله خود قرار میداد و معنی اسارت و حبس بنی اسرائیل در مصر این است که مصرین دریکی از محاربات ، بر آنها غالب آمده قبیله نامبرده را گه همیشه مشغول قتل و غارت بودند اسیر کرده در شمال مصر و در بنگ محلی که خروج از آنجا ممکن نبود حبس نمودند و آنها در زمان **موسی** از این حبس نجات یافته و از مصر خارج گردیدند زیرا در این میانه عده نفوس آنها بتدریج زیاده شد بجائی رسیده که توانستند با فراغته مقاومت نمایند . آنها بعد از این آزادی و خروج از مصر هم تا مدت چهل سال بهمان حالت صحرا نشینی بسر برده تا زمان **داود** بین یهود و سایر قبایل فلسطین و حجاز از حیث ملیت هیچ امتیاز و فرقی وجود نداشت (بقیه از ذیل صفحه ۶۷)

و عزا ، آنها از سواری اسب ممنوع میشدند و اگر مقابل مسجد یا خانقاه و بارگاهی و یا جوعام و شخص مجرمی ایستادند عبور نمایند مجبورند کفش را از پا در آورده بپوشانند ، از قبرستان مسلمانان بگذرند ، از قبرستان مسلمانان بگذرند ، از آنجا که بگذرند عبور کنند ، و این آنها را محسب دد مقابل تفریح جزئی با نازیاه تنبیه میکند ، یک نفر یهود و فیکه مورد حسد مسیحی واقع میشود غیر از تملق و چاروسسی و عجز و لابه چاره دیگری ندارد ، مگر دیده شده است که یک بچه هفت و هشت سائت جوانهای قوی و نامند یهود را با سنگ و چوب زده یا با دلمات و ناخن و آلات دیگر آن بیچاره ها را اذیت میکند و این بد بختها بیج و تاب خورده برای خلاصی خود انواع و اقسام تشبیهات نموده لیکن در تمام این مراحل مراقبتند که بظرف صدمه یا ضربتی وارد نکند ، راجع یهود تمبلی را که ذکر نمودیم هنوز در داخله مراکش موجود میباشد لیکن تزار که از تمام ممالک اروپا در آنجا فتنه است بملاحظه اینکه یهود آنجا را تحت حمایت خیر میکنند چندان نسبت با آنها بد رفتاری نمیشود ، و فیکه من در این شهر حیرت انگیز وارد شدم لزوماً اختلافات پش رقام و یک نفر از مترجمین فوتوخانه بزرگ همراه من بود که اصلاً یهودی ولی شخص مجرمی بود حتی پاشا از وی احترام نمیشود . (مصنف)

فصل چهارم

در تنوع نژاد عرب



عامة چنین تصور میکنند که تمام اعراب از نژاد واحد میباشند. چنانکه اهالی مشرق تمام اروپا اعم از انگلیسی و آلمانی و ایتالیائی و روسی و نژاد واحد شمرده نام همه را فرنگی میگذارند. در نظر اروپائیان هم علی العموم مسلمین افریقا و آسیا از مراکش گرفته تا عربستان و مضافات آن اشخاصی که مسکن دارند تماماً عرب هستند.

همانطور که مشرقیها در این عقیده خود نسبت بما راه خطا پیموده اند عقیده مزبور ما نیز در باره آنها غلط و خلاف واقع است. اعرابهم مثل ما از عناصر و اجزای مختلفه ترکیب یافته و این ترکیب هم از نظر اختلاف ممالکی که در آنها بسر میبرند و هم بواسطه اختلاط با اقوام مختلفه نهایت در هم و بیچیده میباشد. مثلاً اعرابی که حالیه در مکه مسکن دارند

(۱۰) - عرب ساکن سوریه

در یک زمان نسل آنها نهایت خالص بوده ولی امروزه بواسطه اختلاط با تمام اقوامی که در سواحل بحر مدیترانه تا رود سند مسکن دارند و از ابتدای اسلام تا حال هر ساله به زیارت بیت الله میروند نسل آنها مختلط شده و همچنین است حال سکنه افریقا و شام، فینیقی، بربر، ترك، کلدانی، ترکمان، ایرانی، یونانی، رومی که تمام این اقوام کم و بیش با اعراب اختلاط و امتزاج پیدا کرده اند.

میگویند اهل نجد که در قسمت مرکزی عربستان واقعند و از تمام دنیا کنار افتاده خالص باقی مانده اند ولی از یکمدت طولانی است که خون آنها نیز با خون حبشیها بشدت اختلاط پیدا نموده است و سیاحتی هم که بسیاحت قسمت داخلی عربستان رفته اند این اختلاط را بنظر تعجب نگریسته اند. از جمله **روتا** (۱) راجع بیکي از قطعات یمن مینویسد که: « رنگ سکنه آن تقریباً سیاه در صورتیکه رنگ اهالی کوهستانی آن که اختلاط آنها کمتر است سفید میباشد » و همین سیاحت در باب خانواده شیخ قبیله آنجا چنین مینویسد: « فرزندان او بواسطه اختلاف رنگ مادران آنها هر يك دارای رنگی خاص بوده و از سیاه گرفته تا سفید هر رنگی میان آنها وجود داشته است. **والن** (۲) یکنفر سیاحت در جوف (۳) قبیله ای را که همه از غلامان سیاه فام بودند مشاهده کرده است. در نجد هم حبشی نكثرت موجود میباشد. در محال مزبور و همینطور در حجاز و سایر قطعات عرب در باب رنگ اهدا نصاب و قیدی در کار نیست و بدینجهت بین عرب باسیاهان ازدواج و امتزاج معمول میباشد. **پالنگراو** مینویسد که: « در زمان سیاحت او حاکم قطیف (۴) سیاه پوست بوده است ». سیاحت مذکور مینویسد که من در ریاض بسیاری از نسلهای مختلط را دیدم شمشیر هائی که قبضه آنها از نقره بود حمایل کرده در سیر و حرکت بودند در حالتیکه در میان خدایم و ملازمین آنها عرب اسمعیلی و قحطانی نهایت خالص و اصیل موجود بودند.

لیدی آبلونت (۵) که در سال ۱۸۷۸ نجد را سیاحت کرده در خصوص اهمیت

ندادن برنگ با که مال تعجب چنین مینویسد: « مشکا (۶) یکی از شهرهای معتبر نجد حاکمی که دارد یکنفر حبشی سیاه فامی است که تمام اوصاف و خصایص نكثرت آور حبشیها در او موجود میباشد و این نکلی مستبعد و غریب بنظر میآید که چگونه یکچنین شخصی که هنوز در حلقه غلامی است حاکم و فرمانروا باشد بر جماعتی مرکب از نسلهای ایض و همه آنها که اکثر بزرگ زاده و امیرزاده اند که خدمت بمیان بسته برای اجرای کوچکترین اوامر و حاجب خاطر و رضایت او همه قسم حاضر و مهیا باشند ».

۱- Rotta. ۲- Wallin. ۳- Diöl. ۴- یکی از شهرهای عمده نجد.
۵- Lady A. Blunt. ۶- Meskakeh.

این اعتراض بیشتر در اعراب متوطن مرسوم و جاری است ، چه هر کدام گرفتن زنان رنگا رنگ را جزء شهرت و افتخار خود می‌شمرند بر خلاف بدویها علی الخصوص اهل کوهستان که خون آنها زیاده خالص میباشد و من از ذکر این مطلب ناگزیرم که در قسمت شرقی شام علی الخصوص قریب به پلموره (۱) که بکلی صحراست طوایف صحرا نشینی هستند که دارای چشمهای آبی رنگ خرمائی میباشند و این خود يك دایلی است که آنها با طوایف شمالی اختلاط پیدا نموده اند .

فصل پنجم

در بیان قبایل مختلفه اعراب

اعراب ابتداءً بدو قسمت منقسم میشوند و این تقسیم که مبنی است بر طرز معیشت و روایات قدیمه آنها عبارتست از اهل الوبر و اهل المدر . این تفریق نهایت درجه ضروری و در بیان تاریخ عرب همیشه باید آنرا مد نظر قرار داد . اهل الوبر که عموماً بدوی اطلاق میشود امروزه از مراکش گرفته تا عربستان طرز معیشت و رسوم و عادات و اوضاع اجتماعی آنها همانطوری است که در چندین هزار سال قبل بوده و شاید بعدها هم همیشه بهمین حال باقیمانده تغییری در زندگانی آنها حاصل نشود . همچنانکه در اعصار متعلقه به توریة مرسوم آنها بوده حالیه هم بهمین زندگانی صحرائی اوقات بسر میبرند و هر وقت که غلیق و آب مواشی آنها در يك محل تمام شد فوراً چادرهای خود را جمع نموده بمحل دیگر کوچ میکنند . بالعکس اهل المدر یعنی متوطنین در قصبات و شهرها که بملاحظه محل اقامت و نیز ارتباط و معاشرت با اقوام مختلفه در عادات و رسوم تغیر و تبدیل پیدا میکنند .

این تقسیم باهل و بر و مدر بار و ایات عرب هم مطابق میباشد و بر طبق همان روایات تمام اعراب از سه نسل پیدا شده اند . اما اول و آن مخصوصاً قبل از اسلام منقرض

۱ - Palmyre ، پلموره شهری میباشد که سمت مشرق و جنوب حلب بمفاصله ۹۶ میل واقع است ، شهر مزبور را حضرت سلیمان بنام تدمر بنا نموده و آن در يك عصری نهایت درجه معورو از شهرهای معظم شمرده میشد و امروزه هم آثار قبیله آن موجود میباشد .

شده بود . دوّم نسل قحطان . در توریة به یقطان تعبیر گردیده . که از قحطان پیدا شده و آنها در عداد اهل مدبر بوده و در یمن مسکن داشتند . این نژاد را خالصتر از سایر نژاد عرب میدانند . سوّم نژاد اسمعیل که مادرش از اهل مصر کنیز ابراهیم بوده است . از بیان فوق در اختلاط خون عرب ظاهر گردید که امروزه در میان اعراب نژادی که خالص باشد هیچ نیست . آری همانطور که یکنفر فرانسوی با ایتالیائی خالص نمیتوان پیدا کرد ، یکنفر عرب خالص هم پیدا نمیشود .

راجع بخصایص جسمانی عرب بیانات چندی از نظر ما گذشته و از میان آنها بعقیده من همان گفته لاری^(۱) رئیس بهداری قشون مصری است که بر اکثر افراد عرب صادق میباشد . او چنین مینویسد : « عرب از حیث قامت کشیده ، جسم قوی و اعضا متناسب ، جلد بصره نازک و گندمگون یا از تابش آفتاب سوخته ، چهره بیضوی و مسی رنگ ، پیشانی بلند و پهن ، ابرو سیاه و کشاده ، چشم سیاه ، تیز ، گودرفته ، بینی کشیده و متناسب ، دهان خوش ترکیب ، دندان راست و مستقیم و مثل عاج سفید ، گوش خوش وضع و متوسط و از جلو مایل بانحناء ، سوراخ گوش بکنی موازیست با زاویه بیرونی پلک چشم یعنی اگر از سوراخ گوش خط مستقیمی خارج کنند منتهی میشود بنقطه ای که پلک چشم و استخوان صدغ بهم اتصال پیدا میکنند . زنان اعراب هم مثل زنان سایر اقوام با مردان خود در خصایص جسمانی کمی فرق دارند و این فرق هم مزید بر وجهت آنهاست . بدویان ، یعنی اعراب صحرا اگر در اکثر چادر نشین هستند . آنها همیشه در کناره های ریگستان در جاهای خرمی منزل میکنند . مسکن آنها زبر چادرهایی است که موقع ضرورت تمامرا جمع نموده به محل دیگر نقل میکنند . بدوی با اعراب دیگر در شکل و صورت خیلی مشابهند و فرقی که باهم دارند اینکه چشمان آنها زیاد براق است . بدوی نه چهره اش بقدر چهره متوطن درخشان و نه قامتش آنقدر بلند است . گذشته از این از شهریها خیلی بیشتر فرزند چست و چالا کند ، اگر چه بنظر خیلی لاغر ولی نهایت قوی ، عصبی مزاج و زود خشم ولی آزاد منش ، متملق و چایلوس لیکن در عین حال متهور و جـور ، برجسته ترین صفات بدوی طلاق لسان و هوش زیاد است . میگویند که آنها

۱- Larrey.

در سواری خیلی قابل و در نيزه بازی بدی دارند و در هر صورت آنها برای آموختن هر پیشه و حرفه‌ای مستعد و قابلند .

از میان خصایصی که **لاری** آنها را شرح داده مزایائی که بنظر خیلی عجیب می‌آید اینست که چشمان آنها خصوصاً در اطفال بطور شگفت‌انگیزی بر آفتاب و درخشنده ، دندان نهایت سفید ، دست و پانازک است و امروزه در احدی غیر از بدوی این صفات پیدا نمی‌شود . علاوه بر تقسیم اساسی مزبور اعراب را از حیث محل سکونت و زیست هم میتوان تقسیم نموده و ما این تقسیم را در این کتاب نیز تحت نظر گرفته یعنی از هر يك از اعراب عربستان ، شام ، مصر ، افریقا ، چین ، علیحده بحث خواهیم نمود .

ما در این بیان از خصایص جسمانی آنها که در آن تغییر و تبدیل کلی راه یافته است چشم پوشیده خصایص روحانی را که سابقاً تذکراتی راجع با اهمیت آن داده ایم بیشتر مورد استفاده قرار خواهیم داد .

اعراب عربستان

سکنه قسمت مرکزی عربستان کسانی هستند که با وجود امتزاج پی در پی آنها با حبشیها هنوز هم بآباء و اجداد خود که در اعصار قدیمه بودند مشابه میباشند ، علی‌الخصوص قبایل بدوی که اینک بذکر آنها مبادرت مینمائیم ، این قبایل بدوی که آنها را با سایر سکنه عربستان در یک ردیف قرار میدهند بحالت نیم وحشی باقیمانده نه از تمدن در آنها خبری و نه از تاریخ نام و نشانی ، و اگر بخواهیم معلوم داریم که حالت سه هزار سال قبل آنها چه بوده است حالت حاضر آنها را باید تماشا کنیم و غیر از مسئله مذهب هیچگونه تغییری در آنها راه نیافته و تا حال بهمان وضع باقیمانده اند که در توریة مسطور یا هرودوت آنرا ذکر نموده است و چنین معلوم میشود که آنها تا ابد بهمین حال باقی خواهند ماند ، همانطور که اثر نقاط خرم و ثروت خیز یمن پیدا شدن اعراب متوطن و فلاحت پیشه است خاصیت ریگستان خشک آنجا هم اینست که غیر از بدوی دیگری نتواند در آنجا نشو و نما کند .

بکی از عادات قدیمه بدویها که هنوز هم باقی میباشد این است که بقبایل



تہ مسر علیا - اوراں مسر علیا (۱۱)

کوچکی تشکیل یافته بسر میبرند ، آنها رئیس یکی از خاندانهای قبیله را بسمت حکومت (شیخ القبيله) انتخاب میکنند ، حکومت شیخ خیلی محدود و محدود وظایف و اختیارات او همینقدر است که در جنگها سرداری قبیله را بعهده گرفته غنایم را تقسیم مینماید و دیگر در مواقع رسمی جلوس نموده مشغول تشریفات و پذیرائی مردم میشود .

بدویها همیشه بیکی از دو کار اشتغال دارند یا جنگ و جدال با همدیگر و یا پرورش مواشی . از کوچکترین پیش آمدیهم جنگهاییکه بین دو قبیله واقع میشود هیچوقت خاتمه پیدا نمیکند ، چه قانون العین بالعین والسن بالسن که در توریة مسطور است بدوی از قدیم یا بنده آن بوده و همیشه مطابق آن عمل نموده است . وقتیکه یکی از افراد قبیله بقتل میرسد برای تاوان و گرفتن انتقام یکسلسله خون ریزیهای در میان آنها واقع میشود تا اینکه طرفین قوای خود را از دست داده به تنگ میآیند ، آنوقت باهم صلح کرده عویش قصاص بدیده تن در میدهند پس معلوم گردید که تمام محاسن و معایب بدویها مولود طرز معیشت و اصول زندگانی آنهاست .

هر در (۱) بشرح ذیل مینویسد : « اعراب عادات و رسوم قدیمه اسلاف خود را محفوظ نگاهداشته و صفات متضاده را باهم جمع کرده اند . آنها نهایت سرکش و خونخوار و نهایت هم فرمانبردار ، هم خیالی و هم متکبر و مغرور ، باساطیر و افسانه های پوچ شوق مفرط دارند ، گوئی مقهور احساساتند ، هر وقت که خیال تازه ای در دماغ آنها جایگیرد مستعد کارهای خیلی بزرگ و مهم میشوند . از طرفی آزاد و فیاض و جسور و از طرف دیگر اسیر غضب و مملو از بیباکی و واقعا تمام محاسن و قبایح خاندان سامی در عرب تنها جمع میباشد . ضرورت فراهم آوردن تمام ما بحتاج و لوازم زندگی آنان را چست و چالاک قرار داده و چون در تهیه و مسائل زندگی مجبورند هر گونه شدایدی را تحمل کنند لذا صبر و شکیبائی در آنها پیدا شده و عشق آنها بازادی از اینجا ناشی گردیده که آن عطیه است که دست طبیعت با آنها عطا کرده ، برای تنفر از هر گونه تحکم ، نزاع و جنگ جزء فطرت آنها قرار گرفته و عادت بشداید و محن آنها را نسبت بدیگران سخت دل و بیرحم نموده و حس انتقام در آنها ایجاد کرده است ، وحدت وطنی

۱- Herder.

و فکری برای تحمل شهرت و نام در تمام افراد فقط يك معیار بر قرار نموده . تمام افتخارات آنها در سایه شمشیر و ضیافت و فصاحت میباشد . شمشیر حافظ حقوق و مهمان نوازی در نظر آنها روح تمام قوانین آدمیت محسوب و بجای کتابت و تحریر فصاحت است که جدال و نزاع داخلی آنها را که فیصله آن با شمشیر غیر ممکن است خاتمه داده صالح و آشتی بین آنها برقرار میسازد .

دورژه می نویسد : « جمع بین ولع در چپاول و غارت با ضیافت و مهمان نوازی خاصه ایست که برجسته ترین خصایص عرب شمرده میشود . میل مفرط بغارت و بیغما و در عین حال کرم نفس و فیاضی ، قساوت و بیرحمی با شرح صدر و فراخ دلی از جمله خصایصی هستند که صفات متضاده را بیاد ما آورده و بکنفر را در يك تقریر و بیان چندین مرتبه مورد تحسین و آفرین و لعن و نفرین ما قرار میدهد و اگر از اینجاست و وضع خاص آنها که از حیث موقع و محیط زندگی از تمام اقوام دنیا کنار افتاده و در يك سرزمین خشک بی حاصلی مثل عربستان واقع شده اند که مجبورند با دست خویش تمام وسائل زندگی خود را تحصیل کنند قطع نظر میگردیم البته فهم این صفات متضاده ر کشف حقیقت آن برای ما بسیار مشکل بود . خشک و غیر قابل زراعت بودن اراضی بهانه ای برای چپاول و غارت بدست آنها داده است و اراضی ثروت خیزی که برای سکنه بلاد دیگر انواع محصولات بطور وافر تهیه میکنند ، بدوی از آن محروم و چنین مساعدتی از طرف طبیعت در باره وی مهذول نشده اینست که او این بی انصافی طبیعت را بوسیله چپاول و غارت تلافی میکند . موقع دستبرد هر قافله ای چنین تصور میکند اموالی را که بغارت میبرد یکقسمت از همان اموالی است که هنگام تقسیم نعمات دنیا از طرف طبیعت بایستی درباره وی منظور شود و نشده است . کهین کردن و قافله را زدن با جنگ در نظر او یکسان و فرقی بین آنها نیست . اموالی را که بزور شمشیر غارت میکنند در نظرش جزء غنیمت شمرده میشود ، مسافری را سخت کردن نزد بدوی همانقدر جزء مردانگی و افتخار محسوب است که ما یکشهر را فتح کرده یا ایالتی را بتصرف خود در میآریم و اگر يك صفاتی که بهترین صفات انسانی است در مقابل نبود ما هیچوقت حاضر نمیشدیم که نسبت بصاحبان اینگونه رذایل اظهار همدردی کنیم .

ولی کلام اینجا است که همان مرد کارزار در نتیجه حرص در غارت یا جوش انتقام شدیدترین جنایات را مرتکب شده و قتیکه در خیمه خود جلوس میکند یک میزبان پر از محبت و عاطفه شمرده شده اعلی درجه تواضع و فروتنی را بروز میدهد چنانکه نسبت بیکنفر محنت رسیده که به پناه او آمده یا مستظهر به حمیت و مردانگی اوست نه مثل یکنفر دوست شفیق بلکه در عداد یکی از عشیره و اقربای وی قرار میگیرد. همان محترم و مقدس شناخته شده دفاع از او برای میزبان جزء واجبات شمرده میشود حتی حیات خود را هم برای حفظ او بهیچیکه میاندازد اگر چه بر او ثابت هم شده باشد که کسیکه به پناه او آمده در عداد یکی از دشمنان جانی وی محسوب و همیشه در صدد هلاکتش بوده است و برای اینکه کاملاً از عهده مراسم مهمان نوازی برآمده باشد حاضر است که شتر همسایه خود را بچپر و عنف هم باشد ر بوده صرف پذیرائی وی نماید. بالجمله سخا و جود از جمله خصائلیست که عرب آنرا بر تمام خصائل حمیده ترجیح داده جزو یکی از مزایا و فضایل ملی خود میشمرد.

در اینجا من از ذکر این مطلب ناچارم که در اعراب بدوی خواه بدویهای عربستان باشد یا شام و افریقا جوش آزادی که هنوز موجود میباشد مشکل است اروپائیان آنرا بتوانند بتصور بیاورند. آنها سکنه شهر و قصبهاترا بنظر حقارت دیده بنده میپندارند. در نظر بدوی سکونت در یکجای معینی خاتمه دادن بازادی است چه تعیین محل سکونت با محکوم غیر شدن نزد آنها لازم و ملزوم هم میباشد. تمام هستی بدوی منحصر است بهمان آزادی و آزادی در نژاد آنها بالا تر از تمام نعمتهای دنیا میباشد. شکی نیست که آنها این آزادی را از سالیان دراز محفوظ نگاهداشته اند. تمام اقوام فاتح از یونانی و ایرانی و رومی و غیرها که بر تمام دنیا حکومت کرده اند این بدویها را نتوانسته اند تحت حکومت خود بیاورند و اگر هم وقتی بر آنها مسلط شده باشند موقتی بوده و آنها هم غیر از اینکه بین آنها عداوت و تفاق بیندازند از راه دیگر ممکن نبود حاصل گردد.

این جوش آزادی در اعراب از قدیم الایام وجود داشته. دیودور دوسیسیل (۱)

مینویسد: «که در میان ببطیین، یعنی بدویهای کوهستان حجاز، کشت و زرع یا تربیت

1- Diodore de Sicile.